

اصول و روش های تربیتی انبیا در قصص قرآن از منظر تفسیر المیزان و فی ظلال القرآن^۱

زینب طیبی^۲

نرگس توکل^۳

چکیده

هدف از آفرینش بشر، هدایت و قرار دادن او در مسیر عبودیت است. خداوند متعال این رسالت خطیر را بر عهده پیامبران نهاده است و آن ها را با معجزات و خصایص پیامبرانه تأیید کرده تا کاروان بشری را به کمال مطلوب رسانند و جان های نورانی را آماده ملاقات پروردگار کنند. در این میان، معجزه ی بی بدیل پیامبر خاتم ﷺ با بیانی منحصر به فرد، به زیبایی، زندگانی انبیا و راه و روش آنها در مسیر هدایت بشر را در قالب داستان به تصویر کشیده است؛ چراکه بیان پیام به صورت غیر مستقیم و در اثنای قصص، تأثیرات هدایتی و تربیتی قابل توجه و فزاینده تری بر مخاطبان دارد. از آنجا که شناسایی و بازنگری اصول و روش های تربیتی انبیا در قصص قرآن، راه گشای بسیاری از مسایل و مشکلات تربیتی در سطوح مختلف اقشار جامعه اسلامی است، این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و بهره گیری از منابع مکتوب کتابخانه ای، به بیان اصول و روش های تربیتی انبیا در قصص قرآن در نظر علامه طباطبایی و سید قطب اختصاص یافته است. نگرش در آیات وحی بیانگر آنست که اصل کرامت، توحید محوری، عزت مداری، تدریج محوری، اخلاق ورزی، اصلاح شرایط و روابط انسانی، صداقت و روش های تربیتی اسوه سازی، تشویق و تنبیه، انذار و تبشیر، تغافل، امر به معروف و نهی از منکر از جمله اصول و روش های تربیتی انبیا است که در تفاسیر گرانسنگ «المیزان فی تفسیر القرآن» و «فی ظلال القرآن»، به روشنی آمده است. واژه های کلیدی: قصص قرآن، اصول تربیتی، روش های تربیتی، انبیا، «المیزان فی تفسیر القرآن»، «فی ظلال القرآن».

۱. تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۳ تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۱۱

۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران drztayyebi@gmail.com

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشکده معارف اسلامی هدی salma2768@chmail.ir

مقدمه

خداوند سبحان که انسان را سر سلسله آفرینش و عصاره خلقت قرار داد، انبیاء الهی را مانند باغبانانی مهربان برای حفظ و حراست از کرامت وجودی انسان و پیکره بشریت، به نگاهی بشریت گماشت. باریتعالی، در این راه، آنان را به ابزار و معجزات و قواعدی مسلح ساخت تا حجت را بر همگان تمام و راه را از بیراهه به بشر بازشناساند. هر موجودی برای شناخت جایگاه و مقام خویش در هستی و حرکت در مسیر عبودیت متناسب با این جایگاه، نیازمند راهبری الهی است که انبیاء الهی با شیوه‌های تربیتی که در پرتو علم الهی اتخاذ می‌کردند، قسمت‌هایی از این مسیر را با انسان در طول تاریخ به پیش رفته‌اند تا نوبت به پیامبر خاتم رسید و خداوند متعال با معجزه جاویدان قرآن، حجت کامله حق را بر انسان نازل کرد و به عنوان کامل‌ترین راهنمای بشریت، همواره آبشخور تشنگان معرفت و چراغ هدایت راه گم‌کردگان قرار داد. این معجزه عظیم، با زبان اعجاز و کلام وحی، در بسیاری از فرازهای خویش، به بیان داستان‌های انبیا و عبرت‌ها و نکات تربیتی سیره و منش آن‌ها پرداخته است و بی‌تردید، انسان برای راهیابی به کمال و سعادت و بازگشت به فطرت خداگونه‌ی خویش و رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی، راهی جز برگشت به مسیر انبیاء ندارد.

بازنگری و شناسایی راه و مرام انبیا و سیره تربیتی آنان که براساس مبانی عقلانی و در جهت رشد و به شکوفایی رساندن نهال نحیف وجود انسان، توسط این سفیران هدایت به کار گرفته شده و شیوه‌های دستیابی به این مبانی، گم‌کرده انسان در جهان امروز است تا در بیراهه‌های فقدان هویت و هجوم بیرحمانه تکنولوژی‌هایی که همه در جهت خدمت به جسم انسان و جاودانگی بُعد جسمانی اوست، می‌تواند ناجی روح سرگردان نسل بشر باشد و او را به سر منزل مقصود برساند. در این میان، برخی تفاسیر که با نگاه بدیع و فرامکانی و فرازمانی خویش به این جنبه قرآن توجه داشته‌اند، می‌توانند به بازشناسی اصول و روش‌های تربیتی انبیا در قصص قرآن کمک شایانی کنند. شناسایی، تبیین و تحلیل این اصول و روش‌ها با نگاه به تفسیر سترگ المیزان با قلم اندیشمند بزرگ جهان تشیع علامه طباطبایی و همچنین تفسیر فی ظلال القرآن، نگاشته دانشمند بزرگ اهل سنت، با نگاهی ادبی به قرآن، می‌تواند علاوه

بر نشان دادن جایگاه علمی این تفاسیر، به روشن شدن تفاوت های نگاه تفسیری دانشمندان شیعه و اهل سنت منجر شود و بستری مناسب برای بهره برداری از نکات تربیتی قصص قرآن و الگوهای آسمانی که همان انبیاء هستند را فراهم آورد.

تاکنون مقالاتی تک نگارانه در ارتباط با مبانی تربیتی انبیاء در قرآن، اصول و روش های تربیتی در سوره ای خاص مانند سوره لقمان و همچنین کتاب هایی درباره اصول و روش های تربیتی در داستان های قرآن به رشته تحریر آمده است که افزون بر عدم تأکید بر همه اصول تربیتی انبیاء، به دنبال سیره تربیتی انبیاء در قصص قرآن نبوده اند و تنها به ذکر آن اصول و روش ها در قرآن اشاره کرده اند و بر تفسیر آن ها تکیه نداشته اند. در این مقاله سعی شده است با روش تحقیق کتابخانه ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی، مهمترین اصول تربیت انبیاء در قصص قرآن و همچنین برخی روش های تربیتی ایشان، با توجه به تفاسیر ارزشمند «المیزان» و «فی ظلال القرآن» شناسایی و بیان شود.

اینک به تعریفی مختصر از واژه «تربیت» و سپس به بیان اصول تربیتی انبیا و برخی روش های تربیتی برای دستیابی به این اصول پرداخته می شود.

۱. مفهوم شناسی تربیت

تربیت از ریشه «ربو»، به معنای بزرگ کردن متربی و پرورش جسمانی اوست (راغب اصفهانی، ذیل باب ربو). در اصطلاح عبارت است از فراهم ساختن زمینه های رشد و شکوفایی تربیت پذیر و رساندن او به مرحله ای که استعدادها و قابلیت هایش را بروز دهد (مصباح، ۱۳۸۲، ص ۳۷). لغت شناسان برآنند که اصل معنا در تربیت، سوق پیدا کردن به سوی کمال و رفع کمبودهاست و فرقی ندارد که از نظر ذاتیات یا عوارض یا اعتقادات و معارف یا صفات و اخلاقیات یا اعمال و آداب متداول در انسان یا حیوان و نبات باشد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۲۰-۲۲).
به نظر می رسد با توجه به معانی آورده شده، تربیت، راه یابی و هدایت انسان به سوی کمال وجودی خویش در جهت شکوفایی استعدادهای اوست و این معنا در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است.

۲. اصول تربیتی انبیا در قصص قرآن

اصل تربیتی، ریشه و بنیانی است که در جریان تربیت، اجتناب ناپذیر است و به عنوان دستورالعملی کلی، جریان تربیت را تحت سیطره و نفوذ خویش دارد و در صورتی که از آن تخطی شود، دستیابی به هدف دچار مخاطره می شود (عابدی، ۱۳۸۲). قواعد کلی که به عنوان ملاک و مبنای کار انبیاء در امر تربیت انسان به کار گرفته شده است، به شرح ذیل است.

۱.۲. توحید محوری

واژه «توحید»، مصدر باب «تفعیل»، به معنای یگانه دانستن به کار رفته است؛ به گونه ای که در مفهوم آن انفراد و یگانگی لحاظ شده است. ریشه توحید که «وحد» است و «وحدت» از آن مشتق می شود، به معنای انفراد است؛ از این رو، «واحد» به چیزی اطلاق می شود که جزء ندارد (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۸۵۷).

پیامبران پس از فراخوانی مردم به اعتقاد خدا، نکته مهم دیگری را سرلوحه دعوت خود بیان داشتند که اصل توحید بوده است. توجه به مسأله توحید، افزون بر آنکه حقیقتی غیر قابل تغییر است، لازمه بازداشت مردم از ورود به عرصه های شرک و دوگانه پرستی است. از این رو، همه شرایع آسمانی بر اساس توحید و یکتاپرستی استوار و تبری از هرگونه شرک و انحراف، از شعارهای اصلی پیام آوران الهی بوده است. جهان بینی الهی بر پایه ی خدامحوری بنا شده که بر اساس آن، جهان و هر چه در آن است، پرتویی از آن ذات بی همتاست و هیچ کس و هیچ چیز از دایره قدرت مطلق الهی بیرون نبوده و نیست و همه از اویند و به او باز می گردند. هدف غایی تعلیم و تربیت الهی نیز ایمان، تقرب به خدا و جلب رضایت الهی و حرکت در راه نیل به آن سرچشمه کمالات و خوبی ها و نزدیک شدن به آن مصدر فیض و در یک کلام، «خداگونه» شدن است. بر همین مبنای سرلوحه ی دعوت تمام پیامبران الهی نیز توحید بوده و آنها در آغاز حرکت های تبلیغی خود، همواره مخاطبان خود را به توحید و نفی شرک فرا می خواندند؛ چراکه با پذیرش توحید واقعی، راه دستیابی به کلیه ی فضایل و مکارم اخلاقی بر روی انسان ها گشوده می شود و در واقع، هیچ اصلاحی در جوامع بشری بدون این دعوت میسر نیست (محمد قاسمی، ۱۳۸۹ الف، ص ۹).

خدا محوری در جای جای زندگی انبیاء موج می زند، به گونه ای که تمام زندگی آنها در مسیر خدا و بر اساس توحید بوده است. در داستان های حضرت موسی علیه السلام در قرآن به وفور خدا محوری دیده می شود:

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص: ۲۱)؛ ﴿عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (قصص: ۲۲)؛ ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ (قصص: ۲۴)؛ موسی نگران از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا مرا از شر مردم ستمگر نجات ده و چون موسی متوجه جانب مدین شد، گفت امیدوارم که پروردگارم مرا به راه مستقیم و راست هدایت کند. موسی گوسفندان ایشان را آب داده سپس به طرف سایه بازگشت و گفت: پروردگارا من به آنچه از خیر بر من نازل کنی محتاجم. در داستان حضرت یوسف علیه السلام، وقتی همسر عزیز او را تهدید به زندان می کند، می گوید: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف: ۳۳)؛ گفت پروردگارا زندان برای من از گناهی که مرا بدان می خوانند، خوشتر است و اگر نیرنگشان را از من دور نکنی، متمایل به ایشان می شوم و از جهالت پیشه گان می گردم.

در زندان نیز درباره علم تعبیر خواب، همه چیز را از خدا می داند:

﴿قَالَ لَا يَا تُبَيِّكُمَا طَعَامٌ تُزْرَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (یوسف/ ۳۷)؛ یوسف در پاسخ آنها گفت من شما را قبل از آنکه طعام آید و تناول کنید، به تعبیر خوابتان آگاه می سازم که این علم را خدای من به من آموخته است؛ زیرا که من آئین گروهی را که به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند، ترک گفتم.

علامه طباطبایی، ذیل این آیات می فرمایند: پس روشن شد که هیچ انگیزه و محرکی، جای توحید را نمی گیرد و چیزی وجود ندارد که جای توحید را در بازداری انسان از معصیت و نقض سنن و قوانین پرکند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۵۲)

در تفسیر فی ظلال القرآن نیز سید قطب، خدا محوری و استعانت از خدا توسط یوسف علیه السلام را

ذیل آیه ۳۳ یوسف علیه السلام یادآور می‌شود: «یوسف رو به خدا می‌کند و از او یاری و مدد می‌خواهد و عاجزانه درخواست می‌کند که یزدان تلاش‌های زنان را از او برگرداند که برای به دام انداختن وی از خود نشان می‌دهند. (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۹۸۵)

بنا بر آنچه یاد شد، علامه طباطبایی توحید را سرلوحه و زیر بنای رفتار یوسف علیه السلام و نجات یوسف علیه السلام از مهلکه را حاصل علمی که به مقام پروردگارش و حاضر و ناظر دانستن خدا می‌داند. سید قطب نیز به استعاذه یوسف علیه السلام به خدا در امتحانات الهی با علم به ضعف نفس سرکش خویش، اشاره کرده است.

۲.۲. کرامت

خداوند انسان را موجودی گرامی و ارزشمند آفریده و بر سایر مخلوقات برتری داده است. از نظر تربیتی نیز انسانی که برای گوهر وجودی خویش ارزش قائل شده و خود را گرامی بداند، روح خود را به هر پلیدی و زشتی نمی‌آلاید. با تدبر در آیاتی از قرآن که از کرامت و ارزشمندی انسان سخن رانده‌اند، به این اصل مهم تربیتی بیشتر واقف می‌شویم: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء: ۷۰) علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان ذیل این آیه، بهرمنندی انسان از نعمت عقل که به واسطه آن بر سایر موجودات برتری می‌یابد را دلیل کرامت و ارزشمندی وجودی انسان می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۱۵۵) همچنان که سید قطب ذیل این آیه، سرپرست و رئیس خود بودن و مسئولیت رویکرد و عملکرد و پیامد کردار و رفتار خویش داشتن انسان را از نشانه‌های کرامت انسان دانسته است تا بدانجا که به خلعت خلافت رسیده و مفتخر به جانشینی شده است. (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۲۴)

در داستان حضرت یوسف علیه السلام، طبق آیه ۶۲ سوره یوسف علیه السلام، می‌بینیم که ایشان با تکریم برادران خود- با وجود اینکه آنها را می‌شناسد- و برگرداندن کل بهای آذوقه و گندمی که خریده بودند، آنها را تکریم و احسان کرده و ترغیب به بازگشت نزد خود و در ادامه داستان، آنها را معترف به گناه و اشتباه گذشته‌ی خود می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۱۰): «وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (یوسف: ۶۲)؛ سپس هنگامی که

آهنگ کوچیدن کردند، یوسف به کارگزاران خود گفت: (پول) کالاهائی را که پرداخته‌اند در میان بارهایشان بگذارید، شاید پس از مراجعت به خانواده خویش، بدان پی ببرند و بلکه (بر وفای به عهد ما اطمینان یابند و بر برادر خود بنیامین نترسند و همراه او به پیش ما) برگردند. سید قطب ذیل آیه ۶۲ سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، رفتار یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را با برادرانش به گونه ای توصیف می‌کند که با او انس و الفت گرفته و سپس با عملی کردن نقشه خود و برگرداندن توشه سفر آنان، اعتماد ایشان را جلب کند. (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۰۱۶)

بنابراین هر دو مفسر بر بکارگیری شیوه کرامت توسط حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ برای رسیدن به مقصود خویش و هدایت و راهبری برادرانش به راه صواب، اشاره کرده‌اند.

۳.۲. اندیشه ورزی

اندیشه و خردورزی بالاترین نعمتی است که خدا به انسان داده و وجه تمایز بین حیوان و انسان، عقل است. در قرآن کریم، آیات بسیاری به اهمیت اندیشه ورزی و استفاده از نیروی عقل در برخورد با پدیده‌ها و راه جویی در مسیر کمال اشاره کرده‌اند. همانگونه که بسیاری از مردم را با «افلا تعقلون» و «افلا تتفكرون» خطاب می‌کند (بقره: ۴۴؛ بقره: ۷۶؛ آل عمران: ۶۵؛ انعام: ۳۲) و به این شیوه همگان را به استفاده از نیروی اندیشه و تعقل دعوت می‌کند. امیر المومنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در گفتاری ارزشمند، در مقام بیان فلسفه ارسال پیامبران می‌فرماید:

«فبعث فیهم رسله و واترالیهم انبیاءه لیستاذوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یختجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول (نهج البلاغه، خطبه ۱)؛ پس خداوند پیامبرانش را در میان انسان‌ها مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده الهی را به آنان یاد آوری کنند و با ابلاغ دستورهای خدا، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را برای آنان آشکار سازند».

در این بیان نورانی، یکی از اهداف انبیاء الهی، آشکار کردن گنجینه‌های عقل‌ها برشمرده شده و به زیبایی بیانگر اهمیت استفاده از اندیشه و نیروی عقل است. رسول‌گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از این شیوه بسیار استفاده کرده‌اند؛ آنجا که برای دعوت مشرکان به تفکر در آیات آسمان

و زمین و رهایی از بند شرک و بندگی غیر خدا، آیات ذیل را بر زبان جاری می‌کنند: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ أِبَائِكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ: ۲۴)؛ بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ و خودت پاسخ بده: خدا، و بگو: من و یا شما بر طریق هدایت و یا در ضلالتی آشکاریم».

علامه در تفسیر این آیه، بر آن است که این آیه، احتجاج دیگری علیه مشرکین از ناحیه رزق است، چرا که مشرکین در پرستش بت، این مستمسک را برای خود درست کرده بودند که پرستش بت، مایه خوشنودی آلهه است و وقتی از ما راضی شدند، رزق ما را توسعه می‌دهند و در نتیجه سعادت‌مند می‌شویم، از این رو به رسول گرامی خود را دستور می‌دهد از ایشان بپرسد: چه کسی از آسمان و زمین رزق ایشان را فراهم می‌کند؟ سوالی که خود مشرکین پاسخ آن را می‌دانستند؛ اما از اعتراف به این معتقد خود، استنکاف می‌ورزیدند، با اینکه در دل به آن ایمان داشتند، از این رو خدای سبحان دستور داد رسول خدا ﷺ از طرف ایشان پاسخ دهد. پس فرمود: ﴿قُلِ اللَّهُ - بگو خدا﴾ (طباطبایی ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۷۴).

سید قطب ذیل این آیه، شیوه ادبی و زیبا، شیوه معلمانه پیامبر در بکارگیری اندیشه و تعقل مخاطبان را به تصویر می‌کشد و این سخنان پیامبر ﷺ را نهایت انصاف و عدالت و ادب در ستیزه و جدال می‌داند تا بدین وسیله تدبیر و تفکر را در کمال آرامش برانگیزد؛ چرا که پیامبر ﷺ معلمی دلسوز و مهربان است و لازم است ایشان را رهنمود کند، نه این که آنان را خوار و زبون و سرکوب نماید و معتقد است که جدالی بدین شیوه پاکیزه الهام‌گرانه، بهتر و زودتر دل‌های متکبران ستیزه‌جوئی را می‌ساید که با جاه و مقام می‌نازند و گردن می‌افرازند و خویشتن را بالاتر از اقرار به حق و تسلیم شدن در برابر حقیقت می‌گیرند. وی بر آن است که جدال پاک و پسندیده، بهتر تدبیر و تفکر راهنما و قانع شدن ژرف و ریشه دار را برمی‌انگیزد (قطب ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۲۹۰۸).

در اینجا نیز هر دو مفسر و با ادبیات ادبی زیبا، سید قطب، بکارگیری اصل اندیشه ورزی توسط پیامبر ﷺ برای نفوذ در مخاطب و تربیت کفار آن زمان را به نمایش می‌گذارند.

۴.۲. صداقت

تربیتی دارای اثر صالح است که مربی آن دارای ایمان به آنچه که به متعلم می‌آموزد، باشد

و عملش با علمش مطابقت کند، اما کسی که به گفته های خود ایمان ندارد و یا بر طبق آن عمل نمی کند، امید خیری به تربیتش نیست (مهدوی، ۱۳۹۳، ص ۲۱۸).

پیامبر خدا ﷺ در باب اهمیت راستگویی و صداقت می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا» (متقی هندی، ۱۴۰۹، ح ۶۸۶۱)؛

بر شما باد راستی؛ زیرا که راستی به برّ و نیکی رهنمون می شود و برّ و نیکی به بهشت. آدمی چندان راست می گوید و راستی می جوید تا آنکه نزد خداوند از صدیقان قلمداد می شود.

خداوند مهربان در آیه ۳۵ سوره احزاب، ده گروه از مردان و زنان را با ویژگی هایی خاص معرفی می کند و آنها را شایسته مغفرت، آمرزش و پاداش بزرگ می داند (ضوان فر، ۱۳۸۴، ص ۵۹)؛ یکی از آنها، مردان و زنان راستگو هستند:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْحَاشِعِينَ وَالْحَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵)؛

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند؛ خدا برای [همه] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

به تعبیر علامه طباطبایی، «صدیق» کسی است که در صدق مبالغه کند؛ یعنی آنچه را می کند، می گوید و میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد. این صفت و ویژگی برای بعضی پیامبران در قرآن آمده است. از جمله برای حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام؛ خداوند نیز از افراد راستگو در قرآن کریم به بزرگی یاد می کند: «وَذَكَرَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا» (مریم: ۴۱)؛ و در این کتاب به یاد

ابراهیم پرداز؛ زیرا او پیامبری بسیار راستگو بود». همین توصیف درباره ادریس علیه السلام و یوسف علیه السلام نیز آمده است. ابراهیم علیه السلام در محیطی که یکپارچه بت پرست بودند، دم از توحید زد. با پدر و معاصرانش و با پادشاه بابل در افتاد و خدایان دروغین را شکست و بر آنچه می گفت، عمل کرد تا آنجا که در آتش افکنده شد و خداوند پادشاه استقامت، اسحاق علیه السلام و یعقوب علیه السلام را به او ارزانی داشت (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۵۶).

سید قطب ذیل آیه ۴۱ سوره مریم که بیان کننده صفت «صدیق» برای حضرت ابراهیم علیه السلام است، تنها به بیان معنای ظاهری واژه صدیق پرداخته و بر خلاف علامه طباطبایی، سخنی از نمود عملی صداقت در سلوک رفتاری و تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام به زبان نمی آورد: «واژه صدیق، به معنای بسی راستگو و راستکار، دو معنی دارد: بسیار دارای صدق و صداقت و بسیار تصدیق کننده حق و حقیقت» (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۳۱).

همان گونه که بیان شد، علامه با وصف نمود عملی صداقت در حضرت ابراهیم علیه السلام، به تبیین مقام صدیق در حضرت ابراهیم علیه السلام می پردازد، ولی سید قطب تنها به معنای لغوی آیه پرداخته است.

۵.۲. تدریج محوری

انسان موجودی است که از عوامل، زمینه ها و شرایط پیرامون خود تأثیر می پذیرد و این تأثیر، دفعی و یکباره نیست؛ بلکه بصورت تدریجی و مرحله ای است. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است:

«اذا بلغ الغلام ثلاث سنين فقل له سبع مرات قل لا اله الا الله ثم يترك حتى يبلغ ثلاث سنين و سبعة اشهر و عشرين يوما ثم يقال له قل محمد رسول الله سبع مرات (طبرسی، ۱۳۷۰، ص ۸۸۲)؛

هنگامی که کودک به سن سه سالگی رسید، به او بگویند هفت مرتبه بگوید: «لا اله الا الله» تا بیاموزد؛ در چهار سالگی به او بگویند که هفت مرتبه بگوید، «محمد رسول الله» تا یاد بگیرد؛ در پنج سالگی رویش را به قبله متوجه کنند و به او بگویند که سر به سجده بگذارد؛ در پایان شش سالگی رکوع و سجده

صحیح را به او بیاموزند و در هفت سالگی به طفل گفته شود دست و رویت را بشوی؛ و پس از آن به او گفته شود نماز بخوان».

این روایت نشانگر آن است که تربیت باید به شکل تدریجی و متناسب با رشد عقلی و سنی فرد باشد. چنین تدریجی، لازمه‌ی حیات انسان است؛ چراکه اگر عقل کودک در رحم مادر به کمال برسد، چون زاده شود، چنان متحیر خواهد شد که حتی ورود را انکار خواهد کرد، زیرا ناگهان با محیطی روبه‌رو می‌شود که به محیط پیشین او شبیه نیست (غزالی، ۱۹۹۴م، ص ۲۳). این شیوه به صورت خاص در شیوه دعوت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ برای پرستش خدای یگانه به چشم می‌خورد. آجا که برای برقراری دین توحیدی در جامعه آن روز عرب، برای شروع دعوت خویش، به دستور خداوند متعال با ندای «قم فانذر» (مدثر: ۲) از خلوتگاه غار حراء بیرون آورده و ابتدا به طور مخفیانه مأمور دعوت نزدیکان شده و سپس با فرمان «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴)، مأمور به دعوت خویشاوندان و بعد با آیه «فَاذْعُرْ بِمَا تُوَمَّرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر: ۹۴)، دعوت علنی خود را آغاز کرده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۸۰)

علامه طباطبایی در ارتباط با حکم تحریم تدریجی شراب و قمار در ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره که توسط پیامبر گرامی اسلام ﷺ از سمت خدا ابلاغ شد، چنین آورده است:

«از آنجایی که مردم به قریحه حیوانیت که دارند همواره متمایل به لذت شهوت هستند و این تمایل اعمال شهوانی را بیشتر در بین آنان شایع می‌سازد تا حق و حقیقت را و قهرا مردم به ارتکاب آنها عادت نموده ترکش برایشان دشوار می‌شود، هر چند که ترك آن مقتضای سعادت انسانی باشد، بدین جهت خدای سبحان مبارزه با اینگونه عادت‌ها را به تدریج در بین مردم آغاز کرد و با رفق و مدارا تکلیفشان فرمود: یکی از این عادات زشت و شایع در بین مردم می‌گساری بود که شارع اسلام به تدریج، تحریم آن را شروع کرد» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۹۱).

سید قطب نیز در رابطه با تحریم عادت زشت مردمان عرب که شرابخواری و قمار بازی بود و شیوه گام به گام اعلام حرمت آن، به گوشه‌ای از روش تربیتی اسلامی که بر ایمان استوار است، اشاره کرده و آن عبارت است از اینکه وقتی امر یا نهی به قاعده‌ای از قواعد جهان بینی ایمانی، یعنی به یک مسأله اعتقادی مربوط می‌شود، اسلام از همان لحظه نخست قاطعانه

درباره آن قضاوت می‌کند، ولی وقتی امر یا نهی به عادت‌ی و تقلیدی و یا به یک وضع و حالت اجتماعی پیچیده مربوط می‌شود، اسلام با احتیاط عمل می‌کند و آهسته و آرام و گام به گام برای حل آن می‌کوشد و به تدریج، شرایط واقعی را که بتواند اجراء و اطاعت از آن را میسر گرداند، آماده می‌سازد. (قطب، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۲۸)

بنابراینچه در این دو تفسیر آمده است، دو مفسر، به حکم تدریجی حرمت شراب خواری و اصل تدریج، به عنوان یک اصل در تربیت اشاره کرده‌اند. علامه علت اجرای تدریج در حکم را تمایل شهوانی انسان به لذائذ حرام و سختی کنار گذاشتن آن می‌داند و سید قطب از حالت اجتماعی پیچیده‌ای سخن می‌راند که نیازمند یک عملکرد محتاطانه است.

۶.۲. صبر

صبر عبارت است از اینکه انسان در قلب خود استقامتی داشته باشد که بتواند کنترل نظام نفس خود را که حیات انسانی و جلوگیری از اختلال آن بستگی به آن نظام دارد، در دست گرفته، دل خود را از تفرقه و نسیان تدبیر و خبط فکر و فساد رأی باز دارد. پس صابران آنهایند که در مصایب، استقامت به خرج داده و از پا در نمی‌آیند و هجوم مکاره و سختی‌ها، پایشان را نمی‌لغزانند.

امام علی علیه السلام درباره اهمیت صبر فرموده‌اند: «صبر در کارها همانند سر در بدن است، همانطور که وقتی سر از بدن جدا شود، بدن فاسد می‌شود، هنگامی که صبر از کارها جدا شود، کارها تباه می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۷۳).

در قرآن هیچیک از فضایل به اندازه صبر و استقامت در راه خدا سفارش نشده است. بیش از هفتاد بار در آیات مختلف از صبر سخن رانده شده است و پاداش صابران بی حساب شمرده می‌شود: ﴿انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب (زمر: ۱۰)﴾؛ کسانی که خویشان دار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت».

در میان پیامبران حضرت نوح علیه السلام به عنوان اسوه صبر و استقامت در مسیر سخت هدایت امتش شناخته شده است. آن پیامبر، سال‌ها به با مشکلات طاقت فرسا مبارزه کرد و در راه دعوت قوم خود، صبر و استقامت مثال زدنی‌ای از خود نشان داد. دست آخر کسانی که به او

ایمان آوردند، عده‌ای قلیل بودند: ﴿ما آمن معه الا قلیل﴾ (هود: ۴۰) و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا. وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾ (نوح: ۵-۹)؛ پروردگارا! من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، ولی دعوتم جز زیادتر شدن فرارشان فایده‌ای نداد و من هر چه دعوتشان کردم تا تو ایشان را بیامیزی، انگشت‌ها به گوش نهاده، جامه به سر کشیدند و بر عناد خود اصرار و به وجهی ناگفتنی استکبار ورزیدند. این بار به بانگ بلند دعوتشان کردم و نوبتی علنی و گاهی سری آن هم به چه زبانی دعوت نمودم.

انبیاء الهی نه تنها در راه دعوت الهی خویش، صبر و استقامت داشتند، بلکه این شیوه را به مخاطبان خویش آموزش می‌دادند، آنجا که حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را دعوت به صبر می‌کند: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (اعراف: ۱۲۸)؛ موسی به قوم خود گفت از خدا کمک جوئید و صبور باشید که زمین متعلق به خدا است و به هر کسی از بندگان خویش بخواهد وامی‌گذارد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

از سخن علامه در تفسیر آیه ۱۲۸ سوره اعراف چنین بر می‌آید که ایشان معتقد است موسی علیه السلام در این جمله، بنی اسرائیل را بر علیه فرعون شورانده و آنان را به استعانت از خدای تعالی در رسیدن به هدف که همان رهایی از اسارت و بندگی فرعون است، توصیه نموده و آنان را به صبر در برابر شدایدی که فرعون خط‌نشان آن را می‌کشد، سفارش می‌کند و صبر در برابر شداید را راهنمای خیر و پیشتاز فرج و نجات می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۲۲۴). سید قطب ذیل این آیه آورده است که موسی علیه السلام، قوم خویش را به تحمل فتنه و آزمون و شکنجایی بر بلا و مصیبت، و کمک خواستن از خدا در مقابله با آنها توصیه کرده است (قطب، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۳۵۵).

در اینجا نظر هر دو مفسر درباره توصیه به صبر توسط حضرت موسی علیه السلام به قوم خویش و

استعانت از آن در سختی‌ها، به عنوان مقدمه‌ای برای پیروزی با اذن و حکمت خداوند، آمده است.

۷.۲. اصلاح شرایط و روابط انسانی

انسان از شرایط زمانی، مکانی، اجتماعی و انسانی تأثیر می‌پذیرد. طبق این ویژگی، ریشه‌ی برخی افکار، نیات و رفتارهای آدمی را باید در شرایط محیطی او جست و جو کرد. به عبارت دیگر، انسان هم از حیث ظاهر و هم باطن، تحت تأثیر شرایط قرار دارد. اصل حاضر بیانگر آن است که برای زدودن پاره‌ای از حالات و رفتارهای نامطلوب و نیز برای ایجاد حالات و رفتارهای مطلوب در انسان، باید به دستکاری شرایط محیطی او پرداخت. تغییر روابط آدمی با شرایط زمانی و مکانی و به ویژه شرایط اجتماعی، مبدأ تغییر بسیاری از حالات و رفتارهای اوست (باقری، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۳۴). برای نمونه موسی علیه السلام مدتی از میان امت خویش غایب شد. در غیبت او سامری موقعیت را مناسب دید و با عاریت گرفتن زیور و زینت مردم، گوساله‌ای زرین و فریبا پرداخت، آنچنان که به گفته خود آنان که به سامری روی آوردند، بی اختیار فریفته آن گوساله شدند:

﴿ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَارًا مِنْ رَبِّتِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ
 أَلْتَقَى السَّامِرِيُّ. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى
 فَتَنَسَى ﴾ (طه: ۸۸-۸۷)؛

گفتند: ما به اراده خویش از وعده تو تخلف نکرده‌ایم، اما محموله‌هایی از زیور فرعونیان با خود برداشته بودیم که در آتش افکندیم و همچنین سامری نیز بیفکند و برای آنها مجسمه گوساله‌ای را ساخت که صدای گوساله داشت گفت: این خدای شما و خدای موسی است و ایمان را رها کرد».

بنابر آیات وحی، بنی اسرائیل در برابر آن سجده بردند و آن را معبود خویش گرفتند. هنگامی که موسی علیه السلام برگشت و امت خود را گرفتار فتنه سامری دید، او را فراخواند و گفت: ﴿ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخْلِفَهُ ﴾ (طه: ۹۷)؛ از میان ما بیرون شو. اکنون بنگر این خدایی که با زر و زیور پرداخته‌ای و به پرستش و خدمتش ایستاده‌ای چگونه طعمه حریق می‌کنیم و خاکسترش را به آب دریا می‌دهیم».

علامه ذیل آیه آورده است: «جمله» قَالَ فَأَذْهَبَ «حکم به طرد او از میان اجتماع است، او را از اینکه با کسی تماس بگیرد و یا کسی با او تماس بگیرد، ممنوع کرد و قدغن نمود از اینکه کسی به او منزل دهد و با او همکلام شود و با او بنشیند و به طور کلی آنچه از مظاهر اجتماع انسانی است، از وی قدغن نمود» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۲۷۵).

موسی علیه السلام برای مهار زدن به اندیشه‌ی شرک در میان مردم (علاوه بر تبیین فکری) دست به تغییر موقعیت زد، سامری را از امت اخراج کرد و آثار ضلالت بار او را از متن جامعه زدود و بدین گونه مرداب را از ریشه سوزاند. (باقری، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۴)

سید قطب نیز به طرد کردن سامری از میان قوم بنی اسرائیل اشاره می‌کند و معتقد است که این بایکوت کردن و طرد نمودن از میان جامعه، یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام بوده و جنبه اعلام پلیدی و کناره‌گیری از آن داشته است. شخصی که به این عقوبت گرفتار می‌آمد، کسی با او تماس نمی‌گرفت و نزدیک نمی‌شد و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد و نزدیک شود (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۳۴۹)

در اینجا علامه حکم طرد سامری از جامعه را مطرح می‌کند که به نظر می‌آید در بین روش های تربیتی انبیا، ابتکار تازه‌ای است و به نوعی دور کردن منشأ گمراهی از مقابل دیدگان و ذهن مردم به حساب می‌آید. سید قطب نیز از آن به عنوان یک قانون جزایی در بنی اسرائیل یاد کرده است که زمینه متنبه شدن فرد خاطی و اعلام برائت از جرم را در جامعه فراهم می‌کند.

۳. روش های تربیتی انبیا در قصص قرآن

منظور از «روش تربیت»، طریقه‌ای است که رسیدن جریان تربیت را به هدف مورد نظر میسر می‌کند. در واقع، «روش» ناظر به مجموعه راه‌ها و استفاده از ابزارها و قواعد خاص برای رسیدن به هدفی خاص است (فقیهی، ۱۳۹۳، ص ۵۹) و شامل شیوه‌هایی است که با استفاده از آنها فرد می‌تواند تعلیمات و معارف حق و اخلاق پسندیده را در خود یا دیگری پیاده کند و عمق بخشد و ناپاکی را از صفحه‌ی دل و روح خود یا دیگری بزداید (موسوی کاشمری، ۱۳۷۹، ص ۱۵) در اینجا به صورت مختصر به بعضی از این روش ها که توسط انبیا الهی در امر تربیت به کار گرفته شده است، پرداخته می‌شود.

۱.۳. تغافل

تغافل بدین معناست که هرگاه به واقع از خطایی مطلع شدیم، تظاهر به غفلت کنیم و وانمود نماییم که خطایی از فرد سر نزده است و درصدد برآییم با قبول توجیهات وی، شخصیت و کرامت او را مخدوش نسازیم. از لغزشگاه‌های امر تربیت، لحظه‌ای است که متربی خود را از فروپوشیدن خطای خویش بی‌نیاز بیند و از برملا کردن آن ابایی نداشته باشد؛ تغافل تدبیری برای پیشگیری از وقوع چنین لحظه‌ای است (بافری، ۱۳۹۵، ص ۱۹۹). تغافل افزون بر آنکه نشانه بلاهت و سادگی مربی نیست، مایه بزرگواری او نیز هست. امیرالمومنین علی علیه السلام در اهمیت تغافل می‌فرماید: «نصف العاقل احتمال و نصفه تغافل؛ نصف عاقل احتمال و تحمل کردن و نصف دیگرش تغافل است» (لیثی واسطی، ۱۳۷۹، ص ۴۹۹، ح ۹۱۹۹). پیامبران نیز از این شیوه به خوبی استفاده کرده‌اند. در داستان حضرت یوسف علیه السلام، وقتی برادران یوسف علیه السلام برای توجیه دزدی پیمانانه توسط بنیامین به تهمت زدن به برادرش یوسف علیه السلام در کودکی متوسل شدند:

﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
 قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ (یوسف: ۷۷)؛

برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت، (همین اندازه) گفت وضع شما بدتر است و خدا از آنچه حکایت می‌کنید آگاه‌تر است.

حضرت یوسف علیه السلام با جوانمردی از این افترا چشم پوشی کردند. یوسف علیه السلام این نسبت دزدی را که برادران به او دادند، نشنیده گرفت و در دل پنهان داشت و متعرض آن و تبرئه از آن نشد و حقیقت ماجرا را فاش نکرد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۳۵۴)، چون می‌دانست روزی می‌رسد که حقیقت برملا شده و آن‌ها خجل و متنبه خواهند شد.

سید قطب در تفسیر این آیه، علاوه بر اشاره به عدم توجه یوسف علیه السلام به سخن برادران و پنهان ساختن ناراحتی خویش و فاش نکردن نشانه‌های آن ناراحتی، آورده است که یوسف علیه السلام بدین وسیله خواست ستیز تهمتی را که زده‌اند قطع کند و جدالی را که ربطی به موضوع ندارد، بزداید (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۰۲۲).

۲.۳. ابتلا

«ابتلا» به معنای آزمایش است؛ بدین ترتیب که «بلاء» و «ابتلاء» را به کسی پیشنهاد می‌کنند یا او را در حادثه و واقعه‌ای قرار می‌دهند تا بدین وسیله خود را نشان دهد و صفات باطنی او از قبیل اطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت و... و یا نقطه مقابل اینها و میزانشان را دریابند. به عبارتی دیگر، ابتلا در صحنه عمل معنا می‌یابد و به دنبال آن صفات باطنی انسان ظاهر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۶۸).

به تعبیر علامه طباطبایی، تمام افراد بشر از مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، پیامبر و یا مقام‌های پایین‌تر، همه و همه مورد امتحان و ابتلا قرار گرفته و هیچ‌کس از این ناموس عمومی الهی، استثناء نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۲).

در قرآن کریم نیز بارها به این سنت همگانی اشاره شده است و پس از حکایت هلاکت قوم نوح علیهم‌السلام آمده است: «وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (مؤمنون: ۳۰)؛ و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می‌کنیم». در کتاب الهی، نمونه‌های متعددی از داستان ابتلائات الهی به چشم می‌خورد. آزمایش‌های سخت ابراهیم علیه‌السلام و ایوب علیه‌السلام از نمونه‌های بارز این سنت الهی است. پیامبران هم این شیوه را در سیره تربیتی خویش به کار گرفته‌اند؛ قوم حضرت هود علیه‌السلام با فرستاده شدن ناقه صالح علیه‌السلام، در مقام امتحان و ابتلا قرار می‌گیرند: «أَنَا مُرْسِلُهَا فَتَنَّهُ هُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (قمر: ۲۷)؛ ما ماده شتر را برای آزمایش آنان خواهیم فرستاد، صبر کن و منتظر باش».

علامه ذیل این آیه ضمن اشاره به معجزه بودن ناقه صالح علیه‌السلام، به امتحان قوم صالح علیه‌السلام با این ماده شتر، از تقسیم آب بین مردم و ناقه به صورت زمان بندی شده، به عنوان امتحان الهی برای قوم صالح علیه‌السلام یاد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۸۰). سید قطب نیز سخن از امتحان قوم صالح علیه‌السلام می‌راند و ناقه صالح علیه‌السلام را وسیله‌ای برای امتحان ایشان و مشخص شدن حقیقت و ماهیت آنان بر می‌شمرد و به زمان بندی نوشیدن آب بین ناقه و مردم، اشاره می‌کند (قطب، ۱۴۲۵، ج ۶، ص ۳۴۳۲). حضرت موسی علیه‌السلام نیز برای تشخیص مدعی ایمان از اهل واقعی ایمان، در مقام امتحان قوم خویش برآمده و از ایشان عهد و پیمان می‌گیرد. بنابراین دو مفسر به آزمایش الهی قوم صالح علیه‌السلام برای شناسایی درجه ایمانشان اشاره کرده‌اند و علامه، از معجزه بودن ناقه صالح علیه‌السلام نیز یاد کرده است.

۳.۳. تشویق

تشویق از ماده «شوق» و به معنای آرزومند کردن است (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۱۹۲). برخی تشویق را به معنای برانگیختن، آرزومند کردن، به شوق آوردن و راغب ساختن معنا کرده اند (معین، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۰۸۸). تشویق، رهاورد به کار بستن راهکاری تربیتی است که برای ایجاد، اصلاح یا تثبیت یک رفتار صورت می‌گیرد. در امر تعلیم و تربیت، استفاده از دو عامل تشویق به عنوان سوق دهنده و ترهیب که ثمره‌ی آن تنبه است، به مثابه بازدارنده است و بیشتر مکتب‌های تربیتی بدان اشاره کرده اند (بهشتی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵). تشویق، انگیزه و تمایل به انجام دوباره کار مثبت را در فرد تقویت کرده و او را به سمتی که مربی می‌خواهد سوق می‌دهد. شیوه تشویق در قرآن کریم به فراوانی به چشم می‌خورد و خداوند متعال با عباراتی نوید بخش پیامبران را تأیید می‌کند؛ مانند درودهایی که نثار پیامبران الهی نموده است: «سلام علی ابراهیم» (صافات/۱۰۹). تشویق و ترغیب گاهی با بیان نتایج اخروی ایمان و عمل صالح آمده است، مانند آیات ۴ و ۳ سوره نوح که حضرت با وعده بخشش گناهان، قومش را دعوت به پرستش خدای یگانه و تقوا کرده است:

﴿ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا. يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
 إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (نوح: ۳ و ۴)؛

و دعوتم این است که الله را بپرستید و از عذابش پروا نموده مرا اطاعت کنید تا گناهانی از شما را بپامرزد و تا اجلی که برایتان مقرر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می‌شوید. آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می‌دانید که اجل خدایی وقتی برسد تاخیر نمی‌پذیرد».

سید قطب ذیل این آیات، اشاره واضحی به تشویق مخاطب نمی‌کند و تنها از نظام پاداش خداوند می‌گوید و معتقد است که پاداش پاسخ مثبت به دعوت به سوی عبادت خدا و تقوا و ترس از خدا و اطاعت از پیامبر خدا، آمرزش و رهایی از گناهان و تأخیر انداختن حساب و کتاب تا اجل معین است (قطب، ۱۴۲۵، ج ۶، ص ۳۷۱).

آیه ۶۵ سوره انفال نیز از داستان تشویق مؤمنان به جهاد سخن گفته است:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ ﴾ (انفال: ۶۵)؛

هان ای پیغمبر! تحریض کن مؤمنین را بر کارزار اگر از شما بیست نفر
خویشتن دار یافت شوند بر دویست نفر غلبه می یابند- که پیامبر را به تحریک
و تشویق مؤمنان به جهاد در راه خدا دستور می دهد-».

علامه ذیل این آیات، مفاد آیه را مبنی بر سیاق آیات و قراین خارجی، تحریک و تشویق مؤمنان
بر کارزار می داند و در ادامه با بیانی فنی به تحلیل کیفیت این تشویق و بیانی که پیامبر ﷺ با
این عنوان که بیست نفر صابر از شما بر دویست نفر از کسانی که کافر شده اند، غالب می شوند
و صد نفر صابر از شما بر هزار نفر از کسانی که کافر شده اند غالب می آیند؛ می پردازد. در اینجا
نیروی بالقوه مؤمنین بر علیه کفار، حاصل نیروی ایمان ایشان دانسته شده است که هیچ نیروی
دیگری معادل آن نبوده و در برابر آن تاب مقاومت نمی آورد و مؤمنین را شجاع و با شهامت و
دارای استقامت و آرامش قلب و وثوق به خدا بار می آورد؛ به گونه ای که چنین کسانی اطمینان
دارند که به هر تقدیر، چه کشته شوند و چه بکشند، پیروزی با آن هاست؛ زیرا در هر دو تقدیر،
پاداش بهشت است و در خویش مصداقی برای مرگ به آن معنایی که کفار معتقدند و آن را
نابودی می پندارند؛ نمی بینند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۱۲۲).

سید قطب در ذیل این آیه به تحریک و ترغیب مؤمنان برای جنگ با دشمنان خدا اشاره
کرده است (قطب، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۵۴۹) و در مجموع هر دو مفسر به این موضوع در تفسیر آیه ۶۵
انفال توجه نموده اند؛ علامه از تحریک و تشویق مؤمنان به جنگ علیه کفار با قدرت دادن به
انگیزه و توان ایشان در کارزار سخن گفته است و با بیان فنی به تحلیل چرایی پیروزی قلیل
مؤمنان بر کثیر کافران، بواسطه نیروی ایمان ایشان پرداخته است و سید قطب به معنای لفظی
آیه اکتفا کرده است.

۴.۳. تنبیه

تنبیه از ماده «نبه» به معنای هشدار دادن و از تنبلی در آوردن است (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج
۱۳، ص ۵۴۶). تنبیه به معنای بیدار کردن، آگاه کردن، هوشیار ساختن، ادب کردن و مجازات

کردن نیز آمده است (معین، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۱۴۸). تنبیه در اصطلاح به این معناست که مربیان برای کاستن از احتمال انجام رفتاری خاص از سوی شاگرد، به کارهایی دست می‌زنند تا زمینه‌های انجام آن رفتار را در وی از بین ببرند (ل گنج، ۱۳۷۴، ص ۹۶۱). تنبیه به عنوان یک روش بازدارنده تربیتی، برای دورکردن فرد از آسیب‌ها و عواقب منفی کار است. هنگامی که مربی تمامی روش‌های تربیتی را برای تربیت شونده به کار بست، اما توفیقی در تعدیل رفتار او نیافت و او را در ادامه راه نادرست مصمم یافت، اصل تنبیه ضرورت می‌یابد؛ چرا که اگر در این کار اهمال شود، درخت تباهی در وجود فرد تناور می‌شود و قطع ریشه‌های آن بسیار دشوار و ناممکن خواهد بود (محمد قاسمی، ب ۱۳۸۹، ص ۳۷۶).

پیامبران از شیوه تنبیه استفاده می‌کردند؛ در داستان حضرت صالح علیه السلام، وقتی آن حضرت مشاهده می‌کند که آه گرمش در آهن سرد مخاطبانش نفوذ نمی‌کند، از آن‌ها روی بر می‌گرداند: «فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ لَدُنِّ رَبِّكُمْ فَأَخَذْتُمُوهُمْ كَذِبًا وَأَصْلَحْتُمْ عَنْهُمْ وَإِنَّكُمْ لَكَافِرُونَ» (اعراف: ۷۹)؛ من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و هر چه گفتمی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم، لکن شما نصیحت‌کنندگان را دوست ندارید. در داستان حضرت شعیب علیه السلام نیز آمده است: «فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ لَدُنِّ رَبِّكُمْ فَأَخَذْتُمُوهُمْ كَذِبًا وَأَصْلَحْتُمْ عَنْهُمْ وَإِنَّكُمْ لَكَافِرُونَ» (اعراف: ۹۳) آن‌گاه از آنان رو برتافته و گفت: ای قوم! من پیغام‌های پروردگار خویش را به شما رساندم و نصیحتتان کردم، چگونه برای گروهی که کفر می‌ورزند، اندوهگین شوم؟». علامه در ذیل این آیه می‌گوید: از ظاهر سیاق آیه استفاده می‌شود که اعراض شعیب از کفار بعد از نزول عذاب و هلاکت آنان بوده و منظور از خطاب در آن عبرت گرفتن دیگران از سرنوشت آنان بود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۴۴). سید قطب در ذیل این آیات اشاره واضحی به این روش تربیتی نداشت.

در داستان حضرت یعقوب علیه السلام نیز آن پیامبر خدا پس از کار زشتی که پسرانش با یوسف علیه السلام کردند، از آن‌ها روی بر گرداند و بدون اظهار خشم، اینگونه آنان را تنبیه کرد: «وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْتِصَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (یوسف: ۸۴)؛ و از آنان روی بگردانید و گفت: ای دریغ از یوسف و دیدگانش از غم سپید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد. علامه درباره این آیه چنین می‌گوید: «بعد از آنکه در اندوه بر یوسف دیدگان خود را از دست داد، ناگزیر از ایشان

روی برگردانید و خشم خود را فرو برد و متعرض فرزندان نشد» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۳۱۸). سید قطب ذیل این آیه نیز به ترجمه آیه اکتفا می کند و تنها به شیوه ای داستان سرایانه، از شدت اندوه یعقوب علیه السلام سخن می گوید. (قطب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۰۲۵)

با توجه به نمونه های یادشده، در تفسیر المیزان، علامه در چند مورد به این شیوه تربیتی انبیا اشاره کرده است و از روی گردانی شعیب علیه السلام از قوم خود و یعقوب علیه السلام از پسران خود سخن گفته است، در صورتی که سید قطب بیشتر به روال داستانی قصه توجه دارد و به ترجمه لفظی آیات بسنده کرده است.

۵.۳. امر به معروف ونهی از منکر

امر به معروف ونهی از منکر، گذشته از اینکه یک فریضه واجب و شرعی است، به عنوان یک روش تربیتی عام، چه در خانواده و چه در اجتماع مطرح است و می توان گفت که اصلا و جوب آن در دین اسلام جز به منظور تحقق اهداف تربیتی دین؛ یعنی هدایت شدن و حرکت کردن در مسیر انبیا و تخلق به اخلاق الهی نیست؛ زیرا بر اساس متون دینی، سعادت و خوش بختی و یا شقاوت و بدبختی افراد در گرو انجام و یا ترک این فریضه الهی است. پیامبران الهی از این شیوه بارها استفاده کرده اند؛ حضرت ابراهیم بارها عمو و قوم بت پرست حویش را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «ما هذه التماثيل التي اتم لها عاكفون (انبیاء: ۵۲)؛ این مجسمه های بی روحی که شما همواره پرستش می کنید چیست؟». ایشان بعد از دعوت به اطاعت از خدا در آیه ۴۴ سوره مریم، پدرش را از عبادت شیطان منع می کند: «يا أَبَتِ لَا تُعْبِدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (مریم: ۴۴)؛ ای پدر! بندگی شیطان مکن که شیطان عاصی درگاه خدای رحمان است». ابراهیم علیه السلام بعد از آنکه پدر را به پیروی خود دعوت کرد تا به سوی صراط رهبریش کند، خواست تا او را در قبول این دعوت تحریک و تشویق کند و نسبت به گمراهی که در آن است، متنبه سازد؛ یکباره از پرستش بتها باز دارد. از این رو این معنا را خاطر نشان کرد که بت پرستی نه تنها لغو است، بلکه در معرض این است که صاحبش را به هلاکت افکند و در تحت ولایت شیطان داخل سازد. پر واضح است که بعد از قرار گرفتن در تحت ولایت شیطان، دیگر امیدی به صلاح و رستگاری، سلامت و سعادت نمی ماند (طباطبایی، ۱۳۹۰).

سید قطب ذیل این آیه به نهی پدر از پرستش بت‌ها توسط ابراهیم علیه السلام اشاره می‌کند و پرستش بت‌ها را نعمت و وارد شدن در زمره دوستان شیطان بر می‌شمارد و او را از این کار نهی می‌کند؛ نعمتی که او را به سوی سخت‌ترین عذاب و زیان‌بارترین معامله در روز حساب و کتاب قیامت سوق می‌دهد (قطب، ۱۴۲۵). در سوره شعرا آیه ۱۶۸ نیز، حضرت لوط علیه السلام از کار بد قوم خود بیزاری می‌جوید و می‌فرماید: «**أَنِي لَعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ**» (شعراء: ۱۶۸).

در ذیل تفسیر این آیات، صاحب‌المیزان و فی‌ظلال القرآن، به بکارگیری روش تربیتی امر به معروف و نهی از منکر توسط حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره داشتند. علامه به تحلیل سخنان ابراهیم علیه السلام می‌پردازد و علاوه بر بیان امر به معروف و نهی از منکر ابراهیم علیه السلام، از خطر فرارگرفتن تحت ولایت شیطان و بیرون شدن از ولایت خدا با شرک به خداوند، سخن می‌گوید و سید قطب نیز علاوه بر بیان نهی از منکر، به نعمت و بلا بودن معامله با شیطان اشاره می‌کند.

۶.۳. هجرت

از عوامل تأثیرگذار در شخصیت انسان، محیط پیرامون او و جایی است که در آن پرورش می‌یابد. در صورتی که محیط آنقدر آلوده باشد که نتواند سلامت روحی و جسمی فرد را تضمین کند، هجرت از آن مکان بر شخص فرض است و زمینه نجات او را فراهم می‌کند. در قرآن کریم، ۲۶ بار از هجرت سخن به میان آمده است و در بعضی آیات، پاداش بسیاری برای مهاجران ذکر شده است. یکی از مواردی که زمینه را برای هجرت فراهم می‌آورد، دوری از محیط فاسد است. در آن جا که فساد همه جای محیط را فراگرفته و انسان نه تنها نمی‌تواند آن محیط را عوض کند، بلکه دینش نیز در معرض خطر است، برای حفظ دین، باید از محیط‌های ناپاک دوری گزید و به مکان‌های دیگر که زمینه‌گرایش دینی فراهم‌تر است، هجرت نمود (مهدوی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۸).

در قرآن کریم، از هجرت پیامبرانی همچون پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و هجرت‌های متعدد حضرت موسی علیه السلام سخن گفته شده است. علامه در ذیل آیه ۵۶ سوره مریم: «**وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا**» (مریم: ۵۶)؛ در این کتاب ادریس را یاد کن که پیغمبری راستی پیشه بود؛ و داستان زندگانی حضرت ادریس علیه السلام، از هجرت ایشان برای ایجاد زمینه‌های بیشتر

دعوت، سخن گفته است:

« و چون ادریس بزرگ شد، خداوند او را به افتخار نبوت مفتخر ساخت، پس مفسدین از بنی آدم را از مخالفت با شریعت آدم و شیث نهی می کرد، اندکی اطاعتش کردند، اما بیشتر مردم مخالفت نمودند، پس تصمیم گرفت از میان آنان کوچ کند، آنان را که اطاعتش کرده بودند، دستور داد آماده کوچ باشند، ادریس گفت: اگر برای خاطر خدا مهاجرت کنیم، خداوند نهی غیر آن روزیمان خواهد کرد. پس ادریس با ایشان بیرون شده و رفتند تا به این اقلیم که اقلیم بابلیونش می نامند، رسیدند. پس رود نیل و دشتی خالی از سکنه را دیدند. ادریس کنار نیل ایستاده مشغول تسبیح خدا شد و به جماعت خود گفت: بابلیون. مردم زمان او با هفتاد و دو زبان حرف می زدند و خداوند زبان همگی آنان را به وی تعلیم داده بود تا هر فرقه ای از ایشان را با زبان خودش تعلیم دهد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۹۵).

در اینجا سید قطب به هجرت ادریس اشاره ای ندارد؛ ولی ذیل آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ سوره دخان، به هجرت موسی علیه السلام پس از ناامیدی از فرعون و همراهانش اشاره می کند (قطب، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۳۲۱۳-۳۲۱۴):

حضرت موسی علیه السلام در طول زندگی خود هجرت های متعدد داشته است. اولین هجرت ایشان پس از ماجرای کشتن مرد قبطی و هجرت از شهر مصر به سمت مدین بود که به خدمت حضرت شعیب رضی الله عنه رسید و ده سال در آنجا ماند. سپس دوباره به مصر بازگشت تا بنی اسرائیل را از اسارت فرعونیان نجات دهد. سپس با قوم بنی اسرائیل هجرت کرد و به فرمان خدا به سمت سرزمین شام رفت (عباسی مقدم، ۱۳۸۶، ص ۲۲۰).

بنابراین، با وجود اشاره علامه به هجرت ادریس علیه السلام و توضیحات تفصیلی درباره سرزمینی که بدانجا هجرت نمودند، سید قطب اشاره ای به این موضوع نداشته است. در ذیل آیات ۲۲-۲۴ دخان نیز علامه به ترجمه آیه می پردازد و اشاره ضمنی به هجرت موسی علیه السلام می کند و سید قطب نیز ذیل ترجمه آیه و نه مشروح، به هجرت موسی علیه السلام اشاره می نماید.

نتیجه‌گیری

معجزه عظیم قرآن، به جهت اصالت صدور و کلام محکم و به عنوان تنها منبع کامل و جامع هدایت انسان، همواره بزرگترین مرجع اندیشمندان راستین و حقیقت‌جو در طول تاریخ بوده است. از آنجا که می‌توان با آموزه‌های این کتاب آسمانی، دریچه‌ای به سوی زندگی انسان زمینی گشود تا راه‌گشای مسایل مختلف او از جمله مسایل تربیتی باشد، در این نوشتار سعی شد به طور مختصر به اصول و روش‌های تربیتی انبیاء در قصص قرآن پرداخته شود. آنچه از رهاورد بررسی تطبیقی دیدگاه‌های تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر ارزشمند «المیزان» و «فی ظلال القرآن»، بدست آمد؛ نشان می‌دهد که علامه طباطبایی و سید قطب، با نگاهی تربیتی به آیات قرآن توجه داشته، و نکات ارزشمندی را در خلال قصص قرآن و داستان زندگی انبیاء یاد کرده‌اند؛ اما آنچه با بررسی بیشتر بدست می‌آید این است که از نظر زبان بیان و فنی بودن نگاه مفسر به آیات، علامه طباطبایی با نگاهی ژرف‌تر، علمی‌تر و کاربردی‌تر به قصص تربیتی انبیاء توجه داشته‌اند. سید قطب با نگاهی داستان‌سرایانه جریان زندگی انبیاء را روایت می‌کند و تفسیر ایشان مانند یک کتاب قصه، سرگذشت انبیاء را بدون نگاهی فنی و علمی فراروی خوانندگان قرار می‌دهد؛ حال اینکه قرآن فقط کتاب قصه نیست. در مقابل، علامه طباطبایی علاوه بر اینکه زبان داستان را رعایت نموده، به بیان نکات فنی آیات و قصص انبیاء پرداخته است. ایشان به فراخور ذهن جستجوگر و سیال خویش، مخاطب را در تنگنای یافتن پاسخ برای چرایی وقایع، قرار نداده و با بیانی فنی و مبتنی بر ذکر نکات علمی و ادبی متن آیات، علاوه بر آنکه از روال قصه خارج نشده، به خوبی از پس زدودن ابهامات ذهن مخاطب بر آمده است؛ بر خلاف سید قطب، که خواننده را با سیل کلمات به دریای قصص انبیاء برده و گاه خواننده در میانه راه، در میان انبوه کلمات، ره گم می‌کند و مجبور به بازخوانی داستان از ابتدای آن می‌شود. در مجموع اصل کرامت، توحید محوری، عزت‌مداری، تدریج محوری، اخلاق‌ورزی، اصلاح شرایط و روابط انسانی، صداقت و روش‌های تربیتی اسوه‌سازی، تشویق و تنبیه، انذار و تبشیر، تغافل، امر به معروف و نهی از منکر از جمله اصول و روش‌های تربیتی انبیاء است که در تفاسیر گرانسنگ «المیزان فی تفسیر القرآن» و «فی ظلال القرآن»، آمده است.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.

الف. کتب

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، قم، ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
۲. باقری، خسرو. نگاه دوباره به تربیت اسلامی، تهران، موسسه فرهنگی مدرسه برهان، ۱۳۹۵.
۳. بهشتی، محمد و دیگران. آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
۴. راغب اصفهانی، ابی القاسم حسن بن محم. المفردات لالفاظ القرآن الکریم، تحقیق محمد سید گیلانی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۲.
۵. رضوانفر، احمد. فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام؛ قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، ۱۳۷۴.
۷. طبرسی، حسن بن فضل. مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۳۷۰.
۸. عباسی مقدم، مصطفی. اسوه های قرآنی و شیوه های تبلیغی آنان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۹. غزالی، ابو حامد محمد. محک النظر، تحقیق رفیق العجم، لبنان، دارالفکر اللبناني، ۱۹۹۴.
۱۰. فقیهی، سید احمد. روش های تربیت اخلاقی در المیزان، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳.
۱۱. قطب، سید. فی ظلال القرآن، القاهرة، دارالشروق، ۱۴۲۵.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، مرکز بحوث دار الحدیث. قسم احیاء التراث، درایتی، محمد حسین (اهتمام) موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، قم، ۱۳۸۷.
۱۳. لیثی واسطی، علی بن محمد. عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین حسینی بیرجندی، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶.
۱۴. متقی هندی، علاء الدین متقی بن حسام الدین. کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
۱۶. محمد قاسمی، حمید. اصول تربیتی در داستان های قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، الف، ۱۳۸۹.
۱۷. _____، روش های تربیتی در داستان های قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، (ب)، ۱۳۸۹.
۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی. نقش تقلید در زندگی انسان، قم، موسسه آموزشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
۱۹. مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۶۸.
۲۰. معین، محمد. فرهنگ فارسی معین، تهران، نشر بهزاد، ۱۳۸۹.
۲۱. موسوی کاشمیری، سید مهدی. روش های تربیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹.
۲۲. مهدوی، سید سعید. قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۳.
۲۳. نیل ل گیج. روانشناسی تربیتی. ترجمه خوبی نژاد، مشهد، پاز، ۱۳۷۴.

ب. مقالات

۱. عابدی، لطفعلی. «اصول تربیت در اسلام (با تکیه بر قرآن کریم)»، مصباح. سال ۱۲، ش ۴۹، ۱۳۸۲، صص ۷-۴۰.

